



مقاله



سید احمد صدر حاج سید جوادی

## شاهد یکتا تور بود، اما...

مقاله‌های ارزشمند سقوط شاه از نگاه کارگزاران، علت سقوط شاه از دید حامیان او و دیکتاتوری و پیامدهای آن و علت‌های وقوع انقلاب اسلامی را به دقت مطالعه کردم؛ از نظر تاریخی و روشن شدن مسائل و واقعیت‌های پشت پرده سیاست و نقشه‌های ترمیم و اجرا شده از سوی انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها و بویژه اسراییلی‌های بی‌انصاف تل‌آویو، موجب روشن شدن اذهان سیاستمداران ما و مفید به حال منافع ملی و مصالح مملکتی ایرانیان بود. کمیودی نداشت، ولی مطلبی نادیده گرفته شده بود و آن مسئله اخلاق خودپرستی، چاپلوسی و تملق‌گویی اطرافیان شاه، یا دیکتاتورهای دیگری است که محرک این دیکتاتورها بوده و هنوز هم با شدت و قدرت هر چه بیشتر ادامه دارد و قابل مشاهده است و با تملق و چاپلوسی برای خودخواهی و نفع شخصی و خانوادگی جهت یک دستمال، قیصره‌ای نه بلکه شهری و مملکتی را به آتش می‌کشند و شاید نامشان هم در تاریخ باقی نماند و ناشناخته بمانند مانند دو برادر که در حکومت ملی دکتر مصدق جاسوس انگلیسی‌ها بودند و یاد برادر از خانواده‌ای دیگر که جاسوس امریکایی‌ها بودند و نامی از آنها باقی نیست، ولی رازشان با سقوط حکومت دکتر مصدق آشکار شد و همگان آنها را شناختند.

از آنجا که اوایل خدمت من در دادگستری، هنگام سقوط رضاشاه بود به خاطره‌ای از خودپرستی و چاپلوسی اطرافیان شاه اشاره می‌کنم؛ پیش از آن باید بگویم که بیان این خاطره برای دفاع از محمدرضاشاه یا انکار دیکتاتوری او نیست، وضع حکومت او همان

بیش از آن است که محققان یادآوری کرده‌اند، ذکر این خاطره مستند به قانون تنها نمونه‌ای از خودخواهی و تملق و چاپلوسی نزدیکان محمدرضاشاه حتی در همان اوایل سلطنتش را بیان می‌کند. منظور من این است که دیکتاتوری او به دلیل آمادگی نوع تفکر، سرشت و طینت سلطنت موروثی او بوده، ولی مسلماً نزدیکان و عمله دربار و حکومت او قطعاً در القای موارد این دیکتاتوری، و تشویق محمدرضا به در پیش گرفتن چنین رویه‌ای و افتادن در دیکتاتوری به تحقیق مؤثر و مؤید بوده است.

خاطره یادشده این است که هنگامی که رضاشاه ساقط شد و محمدرضا به سلطنت رسید چندی نگذشت (تاریخ آن را به یاد ندارم، شاید زمان نخست‌وزیری ذکاءالملک فروغی - رحمه‌الله علیه - بود) که به عرض شاه رساندند رضاشاه مقدار زیادی از املاک مردم را در شمال از حدود شرق شهر لاهیجان تا مازندران و ساری بازندانی کردن مالکان آن در زندان‌های تهران و سپس تبعید آنها از شهر و دیار خودشان به نقاط دیگر غضب کرده و از بعضی از آنها هم سند رسمی گرفته و به نام خود ثبت کرده است. بارفتن او، مالکان یادشده در انتظار استرداد و

**دیکتاتوری محمدرضاشاه تنها نتیجه تفکر و آمادگی سرشت و طینت او نبوده، بلکه القای اطرافیان او و یا موافقان فشار به مردم در این پدیده سهم بسزایی داشته‌اند**

تصرف املاک خود بودند که این کار با صدور فرمان حکومتی و دستور اداری به صورت قانونی ممکن نبود، بلکه نیاز به تصویب قانون و صدور مجوز قانونی داشت و از محمدرضاشاه اجازه تدوین قانون و ارسال به مجلس شورای ملی را گرفتند. این قانون اجازه تشکیل دادگاه‌های رسیدگی به شکایت‌های مالکان و صدور احکام قطعی برای استرداد مورد تقاضا به مالکان از سوی وزارت دارایی، به وسیله دارایی‌های محل را می‌داد. نکته مصرح در یکی از مواد این قانون آن بود که اگر املاکی باقی بماند که به هر دلیل مالک و متقاضی استرداد مراجعه نکرد و بدون صاحب باقی ماند، آن رقبات و املاک متعلق حق دولت است و این مورد هم بیشتر با اجازه محمدرضاشاه انجام شد و او می‌توانست بگوید این نوع املاک بدون صاحب و مال من است و دولت چه حقی در اینجا دارد؟ شاه چنین نگفت و آن املاک، املاک دولتی نام گرفت و به دارایی‌های محل وقوع آنها تجویز داده شد. پس از تصویب قانون یادشده، چند شعبه دادگاه (به‌نظام دادگاه‌های املاک و اگناری) و تجدیدنظر آنها در دادگستری تشکیل شد و مالکان با تقدیم دادخواست و شکایت به این دادگاه‌ها موفق به دریافت احکام قطعی و تصرف املاک خود شدند، اما املاکی باقی ماند که مراجعه کننده نداشت و در اختیار دارایی‌های محل وقوع آنها قرار گرفت. چند ماهی که گذشت اطرافیان شاه به موضوع واقف شده و به او گفتند املاک بدون صاحب باقی مانده از پدر به شما به ارث رسیده و دولت حقی در آنها ندارد، دستور بفرمایید این ماده قانون را تغییر داده و آنها را به نام شما برگردانند. این موضوع از



راه قانونی و مجلس عملی شد و املاک یاد شده «املاک اختصاصی» نامیده شد و به تصرف دربار در آمد و مورد استفاده افراد سودجوی درباری قرار گرفت و بعدها گویا تغییر نام داده و اکنون به نام بنیاد شهرسازی علوی در مدیریت حکومت است.

نتیجه یادآوری این خاطره این است که دیکتاتوری محمدرضا شاه تنها نتیجه تفکر و آمادگی سرشت و طینت او نبوده، بلکه القای اطرافیان او و یا موافقان فشار به مردم در این پدیده سهم بسزایی داشته‌اند. این مسئله باید مورد توجه محققان محترم قرار گیرد که محمدرضا از اول دیکتاتور نبود و سوسه و القای اطرافیان او موجب چنین رویه‌ای شد.

همان زمان در دادگستری شایع بود که تغییر ساده و تملک محمدرضا شاه در املاک بلا معارض به وسیله گروهی خودخواه و سودجو از درباریان صورت گرفته تا بتوانند از آن رقبات سوءاستفاده کنند.

در پایان باید این پرسش مطرح شود که آیا برنامه‌ای فرهنگی برای اصلاح افراد سودجو و خودخواه وجود دارد؟ چه باید کرد تا این اخلاق ناپسند از فرهنگ عده‌ای حذف شود؟ این اخلاق در مردم کشورهای دیگر وجود دارد، ولی در ایران فرهنگ آلوده‌ای در این مورد شکل گرفته است.

## نیمه دیگر

نیمه دیگر؛ نابرابری حقوقی زنان در بوته نقد

نویسنده: نوال سعداوی، هبه رؤف عزت، عباس محمدی اصل

مترجم: مهدی سرحدی

نشر ناقد، چاپ اول ۱۳۸۲، ۲۷۰۰ تومان

تلفن تماس: ۰۲۱-۸۸۹۱۱۷۴۶

«فمینیسم» که در آغاز به معنای این اصل بود که زنان باید حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برابر با حقوق مردان داشته باشند و بر جنبش برای اخلاقی شدن که در پی کسب این حقوق برای زنان بود، امروزه معنایی بسیار گسترده‌تر و ژرف‌تر یافته است و برای نامیدن جنبشی به کار می‌رود که در صدر عرضه تصویر و تصویری است که زنان از جهان دارند. به این معنای اخیر، فمینیسم (که به ظاهر «زنانه‌نگری» بهترین معادل فارسی آن است) بیش از هر چیز بر آن است که انحصار طلبی و تک‌آوایی فرهنگی را فرو بگذارد و جهان‌نگری زنانه را نیز در کنار جهان‌نگری مردانه، که تاکنون یگانه جهان‌نگری ممکن و معقول تلقی می‌شده است، بشمارد و نشان دهد که امور واقع، ارزش‌ها و تکالیف اگر از دیدگاه زنانه نگریسته نشوند چگونه به نظر می‌آیند.

فراخ از هر گونه «دوری» که نسبت به این جنبش داشته باشیم، شک نیست که پرداختن به این جهان‌نگری، آثار و نتایج حقوقی، سیاسی و اقتصادی آن هم لزوم اخلاقی دارد و هم ضرورت معرفت‌شناختی. لزوم اخلاقی به این جهت که چه بسا با وظایف و مسئولیت‌های نو و دیگر گونه‌ای در مناسبات زن و مرد آشنا شویم و ضرورت معرفت‌شناختی به این جهت که چه بسا به نگرش ترکیبی نزدیک به واقع‌تری از جهان هستی دست یابیم.

قرآنی که متفکران دینی، دین را هم منادی حقیقت می‌دانند و هم منادی عدالت، به وجه مضاعفی نیازمند جدی گرفتن فمینیسم هستند. ژرف‌کاوی در مدعیات ناظر به واقع ناظر به ارزش و ناظر به تکلیف این جنبش، متفکر دینی را به فهم و تفسیری از دین راهبر می‌شود که هم به حقیقت نزدیکتر است و هم عدالت و نصفت را در حق زنان بیشتر مرعی می‌دارد.